



### عبور سرخوشانه از اندوه عشق

گفت‌وگو با لیلکا دریچه، شاعر شایسته تقدیر جشنواره شعر فجر و کتاب سال جمهوری اسلامی ایران

۱۰

● شنبه ۲۵ اسفند ۱۴۰۰ ● ۱۴ رجب ۱۴۴۴ ● سال سی‌ویکم ● شماره ۱۹۷۱

# هفتاد و هفت سال زنده‌گی



عکس: هوشیاری / علیرضا طهماسبی

روایت گلنار ترک، مادر شهید مدافع حرم «محرم ترک» از ترننده‌های مادرانه‌ای که در تربیت پسرانش به کار برده است

# شش دانگ حواسم به تربیت پسرها بود

**گزارش**  
**شهره کیانوش‌راد**  
روزنامه‌نگار

عمل به مسائل دینی واقف شوند. او مثال مادرانی است که برای تربیت صحیح فرزندان همراه آنان بازی می‌کنند، درس می‌خوانند و تفریح می‌کنند و گاهی هم از دست شیطنت‌های آنها کلافه می‌شوند. در طول مصاحبه، با مرور خاطراتش می‌خندد و می‌گوید: «به آنها گفته بودم هر وقت عصبانی شدم از جلو چشم من دور شوید و فرار کنید!» شنیدن خاطرات از دو‌اج، همراهی مادر و پدر در تربیت فرزند و نکته‌های تربیتی به روایت این مادر شهید می‌تواند چراغ راهی برای مادران جوان در تربیت فرزندان و به خصوص پسران باشد.

زمان ما خانواده‌ها روی حساب دختران خیلی تاکید داشتند، بر خسی خانواده‌های مذهبی حاضر نبودند دختران بدون حجاب به مدرسه بروند البته این بدان معنا نبود که در خانه به دختران سواد خواندن و نوشتن یا سواد قرآنی را آموزش ندهند. من ۱۷سال بود که همراه پدر و مادر، برادران و دو خواهرم به نام‌های «گلی» و «گل آفتاب» از لرستان به تهران مهاجرت کردیم و در خانه‌ای اجاره‌ای آردمیز برادر بزرگم اجازه نداد برویم مدرسه. برای همین دخترها را زود شوهر می‌دادند. معمولاً هم از دو‌اج‌ها فامیلی بود و هر دو طرف یعنی خانواده عروس و داماد خوشایوند هم بودند. من هم زن پسرعمویم شدم. موقع حرکت به تهران پسرعمویم، پدرم را صدا کرد و گفت: «یک وقت نشنوم دخترت را به غریبه شوهر دادی! گلنار عروس من است.» خلاصه اینکه قبل از آمدن به تهران، قول من را به خانواده موم دادند. ۱۲ سالم بودم که خانواده عمو به خواستگاری من آمدند و من با پسرعمویم ازدواج کردم.

**وقتی «محرم» به دنیا آمد**

۱۵سالگی یعنی ۳سال بعد از عروسی، نخستین فرزندم را به دنیا آوردم. تولد او هم‌زمان با دهه اول محرم بود. زمان ما اینطور نبود که کوچک‌تر اول حرف بزرگ‌تر حرف بزنند. برادر شوهرم که پسرعمویم هم می‌شد، گفت: «چون پجسات در دهه اول محرم متولد شده نامش را می‌گذاریم محرم» من و پدرش هم از این پیششهاد بدمان نیامد و قبول کردیم. البته خودم هم اسمی دیگر انتخاب نکردم بودم که بخواهم مخالفت کنم یا بگویم کاش آن اسم را می‌گذاشتیم. انتخاب اسم توسط بزرگ‌ترها هم از رسم‌های قدیم بود که ما تابع آن بودیم. رسم بدی هم نبود. نشانه احترام ما به بزرگ‌ترها بود. حالا پدربزرگ و مادر بزرگ‌ها هم نمی‌توانند اسمی برای نوه پیششهاد بدهند و انتخاب اسم را به اختیار پدر و مادر فرزند می‌گذارند.

به نظر من بچه اول چه دختر باشد چه پسر، برای پدر و مادر جایگاه دیگری دارد. محرم هم برای ما با بقیه بچه‌هایم فرق داشت. بعد از محرم، خدا به ما ۴پسر دیگر داد، الحمدلله همه‌شان سالم بودند. همه پسرهایم انصافاً خوب بودند اما هیچ‌کدام بر ایام محرم نمی‌شوند.



۱۲

### صنعت لیزر ایران در قله جهانی

تلاش دانشمندان ایرانی برای توسعه محصولات لیزر در حوزه‌های صنعتی و پزشکی باعث قرار گرفتن کشورمان در میان ۱۰ تولیدکننده برتر لیزرهای پیشرفته جهان شده‌است

۱۲



«جانا»

#### شهید محرم ترک

کتاب «جانا» روا بتگر زندگی جاودانه شهید محرم ترک است. از آنجا که شهید محرم ترک مربی تخریب بوده و برای مأموریت‌های برون مرزی زیادی شرکت می‌کرده آخرین مأموریت برون مرزی خود را در میان نیروهای دفاع ملی سوریه و آموزش این نیروها سپری می‌کند و در همانجا به فیض شهادت نایل می‌آید.

این کتاب دربرگیرنده خاطراتی از زبان بستگان و دوستان شهید محرم ترک دربارهٔ این شهید بزرگوار است. کتاب جانا نوشته منصوره قناب‌دان که نخستین بار سال ۱۳۹۷منتشر شده بود چندی قبل به چاپ پنجم رسید و انتشارات روایت فتح چاپ تازه‌اش را به بازار کتاب فرستاد. کتاب ۱۴فصل دارد و در ۱۵۲صفحه تنظیم شده است.

در بخش‌هایی از این کتاب می‌خوانیم:

«**امان** از روزی که به خانه می‌آمد می‌دید فهمیم همسرش

سر باست و کار خانه کرده است. از نظر محرم، باید استراحت مطلق بگیرد (هنگام بارداری) می‌کرد. نمی‌توانست ببیند فهمیم با آن حالش کار کند. فهمیم جرات نداشت ظرف بشوید، جارو کند و غذا بپزد. همه کارها را محرم انجام می‌داد.

یک شب که از مهمانی برمی‌گشتند، دل‌درد خودش چنین انتظار پیدا می‌کند یا از ندانستن می‌گریزد. اما اگر از پدر و مادر که خدا و الگویی او هستند کلمه نمی‌دانم! پشوند، درمی‌یابد که او هم اجازه دارد جواب بعضی مسائل را ندهاند.

همیشه شنیده‌ایم ندانستن خوب نیست، اما بیشتر ما در مقابل کودک‌مان از اعتراف به ندانستن می‌هراسیم. پدرحالی که عسارت هیجان‌انگیز «نمی‌دانم» نته‌نهایت چیزی از ارزش‌های ما به‌عنوان والد داریم، کاهد بلکه کمک می‌کند ما به دنیای همراهی و هم‌گامی با فرزندان‌مان بگذاریم و پوشش، تحقیق، جست‌وجو، تعمق و تأمل را با هم تجربه کنیم. این همان شروع دلچسپی است که می‌توانیم از آن استفاده کنیم تا کودک‌مان را با فرایند جست‌وجوگری آشنا کنیم. با هم کتاب بخوانیم، سایت ببینیم، مقاله ببینیم و حتی برای یافتن پاسخ‌مان با افراد مختلف گفت‌وگو کنیم. شاید مهم‌ترین دستاورد «نمی‌دانم» همراهی با کودک و صمیمیت با او باشد؛ بهانه‌ای برای زمان گذاشتن برای او و ایجاد فضایی مشترک و شیرین برای گفت‌وگو با فرزندمان.

خیره شده بود و می‌گفت: رفته‌ام رو دوست‌ندارم، ولی نمی‌تونم به پدر و مادرم چیزی بگم. دلم نمیدانم‌نگران شون کنم! سعید کمی این‌ها با او می‌گفت: «می‌توانی سرچایش. می‌گفتم بچه مگر نگفتم فرار کن؟ بعد برای اینکه بهانه‌های پیدا کنم می‌گفتم یا همه‌شان را می‌زنم یا هیچ‌کدام. از شیطنت پسرها عصبانی می‌شم اما اهل زدن حرف‌های بی‌ادبم هم نبوسدم. این نصیحت را همیشه به عروس‌هایم هم می‌کنم که زن‌شان را با حرف‌های بی‌ادبی اودنه نکنند.

#### اهمیت به‌حلال و حرام

پدر و مادر باید در تربیت فرزندان همراه هم باشند. اگر هر کدام‌راه‌ها را بروند بچه‌ها خوب تربیت نمی‌شوند. یک روز محرم و برادرهایش آمدند خانه دیدم یک جک ماشین دست‌شان است. پدرشان پرسید: این‌چی؟ محرم گفت در شهرک بعثت یک ماشین وسیله خالی کرده، هر کسی یک چیزی برای خودش برداشت و برد. ما هم این را آوردیم. پدرش به‌شدت ناراحت شد و گفت: «همین الان برمی‌گردانید سر جایش.» وقتی پسرها گفتند الان شب شده ما می‌ترسیم، پدرشان گفت: «خودم هم با شما می‌آیم.» دست‌پنج‌تارا گرفت و رفتند وسیله‌ها را سر جایش گذاشتند. پدرشان از این‌راه به آنها آموخت که برداشتن وسیله‌ای که نمی‌دانید صاحبش کیست، کاری حرام است، دزدی است! هر کسی هم بپرد شما نباید بپرید.

بار بیایند. او مادر بزرگی مهربان بود و پسرها هم او را دوست داشتند. نوه‌ها را دور خودش جمع می‌کرد و وضوگرفتن و آداب وضو را یادشان می‌داد. کمک می‌کرد سوره‌های کوچک قرآن را حفظ کنند. نمازخواندن را هم پسرها از او یاد گرفتند.

#### شما یاران امام حسین (ع) هستید

همان‌بودن مسئولیت‌سنگینی است. باید از همان اول با رفتار در دستمان راه درست را به بچه‌ها نشان بدهیم. مادر و پدر هم باید با هم هماهنگ باشند و همدیگر را جلو بچه‌ها تخریب نکنند. به هم احترام بگذارند تا بچه‌ها از آنها حرف شنوی داشته باشند. اگر حاجی حرفی می‌زد من همیشه او را تایید می‌کردم و به بچه‌ها می‌گفتم «حرف بابتون درسته.» حاجی هم همیشه حامی من بود. بچه‌ها که می‌خواستند به مدرسه بروند به آنها می‌گفتم شما یاران امام حسین (ع) هستید. به آنها می‌فشارم کرده بودم مسیر مدرسه را از همین‌راهی که می‌روید از همان برگردید. حواسم شش‌دانگ به تربیت پسرها بود. برایشان ساعت گذاشته بودم که از فلان ساعت نباید دیرتر از مدرسه برسید خانه. تابستان‌ها که تعطیل بودند تنها از ساعت ۷تا ۶حق گذاشتند بیرون از خانه با بچه‌ها بازی کنند. موقع درس خواندنشان که می‌شد حتما دسته‌گلی به آب می‌دادم، اما تقصیر را گردن همدیگری می‌انداختند. به آنها گفته بودم هر وقت عصبانی بودم فرار کنید! عصبانی که می‌شدم می‌دویدم سمتشان. محرم همیشه می‌ایستاد سرچایش. می‌گفتم بچه مگر نگفتم فرار کن؟ بعد برای اینکه بهانه‌های پیدا کنم می‌گفتم یا همه‌شان را می‌زنم یا هیچ‌کدام. از شیطنت پسرها عصبانی می‌شم اما اهل زدن حرف‌های بی‌ادبم هم نبوسدم. این نصیحت را همیشه به عروس‌هایم هم می‌کنم که زن‌شان را با حرف‌های بی‌ادبی اودنه نکنند.

**از مادر بزرگ‌شان نمازخواندن را یاد گرفتند.** حضور مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها در خانه نعمت است. همه اعضای خانواده می‌توانند در تجربه‌های آنها استفاده کنند. مادر شوهرم ۲۵سال با ما زندگی کرد. زن مومنی بود که همیشه رو به قبله می‌نشست. مادرشوهرم سواد خواندن و نوشتن نداشت ولی خوب می‌دانست که بچه‌ها از سن کم باید نمازخوان



شهید مدافع حرم بود. آخرین بار ۱۵روز قبل از شهادتش به منزل ما آمد. همسر من به گفت که به دل‌الهام شده که محرم شهید می‌شود و بر نمی‌گردد. گفتیم: «این چه حرفی است! محرم سالم بر می‌گردد.» از فر ق‌آن ردش کردیم. پدرش درحالی‌که بغض داشت بغلش کرد و به او گفت دیگر نمی‌بینمت! اما محرم ما را دل‌ناری داد که برمی‌گردد. وقتی شهید شد، نخستین شهید مدافع حرم در سوریه بود و به لحاظ امنیتی ما اجازه نداشتیم این موضوع را مطرح کنیم. سردارسلیمانی به مراسم تشییع پسر آمد، خودش هم برایش مراسم گرفت. در آن مراسم، به حاجی (پدر محرم) گفت: «این باز به بعد، هر کاری داشتید، به خودم بگویید. بفرم کنید من محرم‌ام.»